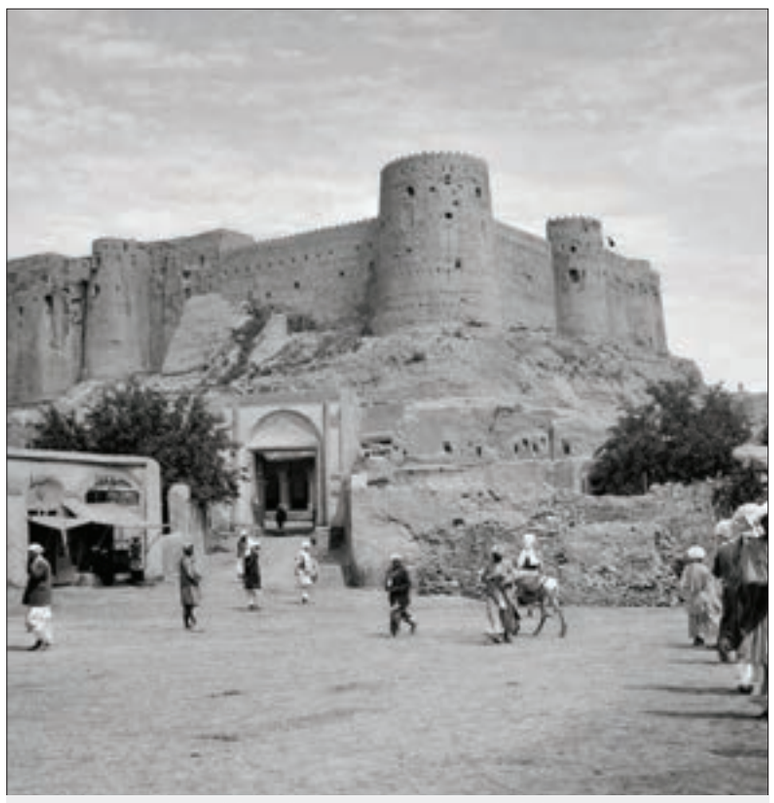
چرا پایتخت هنر و فرهنگ خراسان‌زمین را آن‌قدرها که باید، نمی‌شناسیم

هرات؛ خواهر غریب مشهد


روزبازاری در کنار ارگ تاریخی هرات - عکس حدود ۵۰ سال پیش گرفته شده است

کمال خجندی | قطعا گوشتان با واژه خواهرخواندگی شهرها آشناست و جالب است بدانید مشهد، ۱۵ خواهرخوانده دارد؛ نزدیک‌ترین و تاریخی‌ترین‌شان «هرات» است که در فاصله ۳۶۰ کیلومتری از این شهر، در محدوده کشور افغانستان قرار گرفته است. شهری که بین دیگر خواهرخوانده‌ها، حسابی غریب است به‌ویژه در نزد مشهدی‌ها. کشور همسایه‌مان افغانستان در تقویم خودش، ۲۵ حمل یا همان واپسین روزهای فروردین ماه را «روز ملی هرات» نامیده است، همین مناسبت را بهانه‌ای کردیم تا از اشتراکات تاریخی که این دو شهر را به هم پیوند داده است، بیشتر بگوییم.


عکسی از هرات که در ۵ دسامبر سال ۱۹۷۳ گرفته شده است

بارگاهت در نشابور و مقام اندر هرات

از روزگاران باستان، خراسان تاریخی، چهار بخش داشته که هر کدام از این بخش‌ها، به مرکزیت شهری بوده است؛ مرکزیت این چهاربخش در خراسان شامل بلخ و مرو و نیشابور و هرات می‌شده و انوری ابیوردی در بیتی از قصیده‌ای غرا که برای یکی از امیران خراسانی (مودود بن احمدالعصمی) سروده، به نام همین شهرها اشاره کرده است؛

جیش تو بادا به بلخ و جشن تو بادا به مرو
بارگاهت در نشابور و مقام اندر هرات

همچنین در وندیدادِ اوستا، در فرگرد نخست، نسک نهم آمده که: «ششمین سرزمین و کشور نیکی که من، اهوره‌مزدا، آفریدم، هَرُیو و دریاچه‌اش بود.» و هَرُیو، هریوا و هَری، همین هرات است. در یکی از پلکان‌های رو به مشرق کاخ آپادانا در تخت جمشید هم، سه مرد با شتری دوکوهان به تصویر کشیده شده‌اند و در کنارشان مردی است که پوست پلنگی را به همراه آورده است. لباس این چهار مرد و سربند سرشان نشان می‌دهد این سنگ‌نگاره، تصویر هیئتی است که از هرات، از خراسان، از ایران شرقی، راهی تخت جمشید شده‌اند.

هرات در همه تاریخ بلندش، از روزگاران باستانی تا همین امروزه روز، شهری آباد بوده است؛ آن‌قدر که دولت نوپای تیموری، برای آنکه بتواند حاکمیتش را بر خراسان تثبیت کند، پایتختش را از سمرقند به هرات آورد. هرات پس از روزگار تیموری هم، پایتخت هنر و فرهنگ خراسان زمین ماند.

در این میان، وجود بارگاه منور حضرت رضا(ع) در مشهد، میان این شهر و هرات، ارتباطات و اشتراکات ویژه‌ای را شکل داده است؛ به ویژه هنرمندان و شخصیت‌هایی که نام این دو شهر را به هم پیوند داده‌اند.

مجموعه‌ای کارگاه هنری به نام «دارالصنایع»

گوهرشاد، همسر شاهرخ‌شاه تیموری، زنی فرهیخته و فرهنگ‌دوست بود. او همه توان دولت تیموری را به کار گرفت تا مشهدالرضا(ع) را به شاهکارهای هنر معماری، مزین کند. او بهترین معماران را از هرات به مشهد فرستاد تا مسجدی فاخر در جوار حرم امام هشتم (ع) بنا کنند؛ همانند مسجد جامعی که در آنجا ساخته بودند. این مسجد امروز به «مسجد گوهرشاد» معروف است و بر ایوان رو به قبله آن، کتیبه‌ای به خط فرزند او، قرار گرفته است.

شاهرخ‌شاه و گوهرشاد، پنج پسر داشتند که همه آن‌ها اهل علم و هنر بودند؛ از جمع آن‌ها، «اُلُغ‌بیگ» سرآمد دانش ستاره‌شناسی بود و در رصدخانه سمرقند «زیج الغ‌بیگی» را تنظیم کرد. «بایسنغر» مجموعه‌ای کارگاه هنری برپا کرد به نام «دارالصنایع»؛ که در آن، هنر کاغذسازی (که ترکان سمرقندی در ساخت آن مهارتی ویژه داشتند) و دیگر هنرهای مرتبط با کتاب و کتاب‌آرایی مشق می‌شد؛ مهم‌ترینشان دو هنر نگارگری و خوش‌نویسی. بایسنغر و برادرش «ابراهیم» (بعدها ابراهیم‌سلطان) هر دو سرآمد هنر خوش‌نویسی بودند. علاوه بر کتیبه ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد، «قرآن بایسنغری» نیز حاصل هنر بایسنغرمیرزا پسر سوم گوهرشاد است که بیشترین برگ‌های آن در گنجینه نفایس آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. «شاهنامه بایسنغری» هم که شاهکار هنر نگارگری است در همان کارگاه‌های هنری هرات، فراهم آمده است. این، همان کتابی است که سده‌ای پیش از این، علامه «محمد قزوینی» در مقدمه آن، بخش‌هایی از مقدمه شاهنامه ازدست‌رفته «ابومنصوری» را یافت که یکی از کهن‌ترین متن‌های زبان فارسی است. شاهنامه بایسنغری جزوگنجینه‌های موزه ملی ملک است که به تمامی، وقف آستان قدس رضوی است. از ابراهیم‌سلطان، پسر دوم گوهرشاد هم قرآنی به جا مانده که به «قرآن ابراهیم‌سلطان» معروف است و برگ‌هایی از آن در گنجینه نسخ خطی آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود.

شاگردی که آوازه‌اش، از نام استاد، فراتر رفت

در دارالصنایع هرات، نقاشان چرب‌دستی هم در مقام استاد حاضر بودند؛ نام‌دارترینشان «میرک نقاش» که سده‌ای پس از بایسنغر می‌زیست. او سرآمد هنرمندان هرات در روزگار خودش بود و آثاری نفیس از او در نگارگری و تشعیرباقی مانده است. نگارخانه میرک در مشهد، به نام همین هنرمند است. در مکتب هنری هرات البته میرک، نام پرتکراری است. میرک، شاگردی داشته به نام کمال‌الدین، که خیلی زود آوازه نامش، از آوازه نام استاد، فراتر می‌رود. «کمال‌الدین بهزاد» نه تنها در دولت تیموری که بعدها در دولت صفوی (و نیز در حکومت ازبک‌ها) سرآمد هنرمندان بود و هنر نقاشی ایرانی را متحول کرد و آثار فراوانی از خود به جاگذاشت که امروز، هر کدامشان، در موزه‌ای نگهداری می‌شود.

سرآمدان خوش‌نویسی در مشهد و هرات

دو «علی» هم هستند که سرآمدان خوش‌نویسی در مشهد و هرات‌اند. «سلطانعلی مشهدی» در مشهد به دنیا آمد، اما هنرش در هرات، در دربار سلطان حسین بایقرا شکوفا شد. «میرعلی هروی» که خاندانش از سادات حسینی بودند، اما در هرات به دنیا آمد و بعدها به مشهد کوچید و دوباره به هرات برگشت. سلطانعلی مشهدی تا هنگام مرگ در دربار سلطان حسین ماند و پس از درگذشت، پیکرش را به مشهد برگرداندند و در حرم مطهر رضوی، در صحنی که ترکان تیموری بنیان نهاده بودند، در صحن کهنه، در برابر پنجره پولاد به خاک سپردند. میرعلی هروی اما در روزگار حاکمیت ازبک‌ها به سمرقند رفت و به ناچار، همان جا ماند و در تنگ‌دلی و تنگ‌دستی درگذشت. میرعلی، با یک واسطه، شاگرد سلطانعلی بوده است.

خاندان‌هایی که پلی شدند میان هرات و مشهد

«خواجه شهاب‌الدین عبدا... مروارید بیانی» در همین سال‌ها در هرات به دنیا آمد؛ از خانواده‌ای خراسانی که معتقد بودند نسبشان به «خواجه نظام‌الملک توسی» می‌رسد. عبدا... مروارید، سرآمد خوش‌نویسان عصر خود بود که البته دستی هم در سیاست و حکمرانی داشت و در دولت «سلطان بایقرا» به مقام صدارت رسید. او علاوه بر خوش‌نویسی (و شاعری و نوازندگی) نوآوری‌های فراوانی را هم در کار کتاب و کتابت، بنیان نهاد. ساخت کاغذ ابر و باد، یکی از آن‌هاست. «محمد میرک صالحی هروی» و برادرش «احمد میرک» خوش‌نویسان به نام سده دهم، نوه‌های همین عبدا... هستند.

عبدا... مروارید پسری هم داشت به نام «نورالدین محمد مومن» که او هم خوش‌نویس بود و استاد «سام‌میرزا» شاهزاده صفوی؛ که بعدها در هرات، حاکم خراسان شد و کتاب «تحفه سامی» را نوشت، درباره زندگی هنرمندان و شاعران خراسان.

عبدا...، برادری هم داشت که در منطقه جام زیست و در تایباد، در مزار مولانا زین‌الدین ابوبکر تایبادی به خاک سپرده شد. خاندان مروارید در شرق خراسان از هرات تا مشهد پراکنده‌اند. «آیت‌ا... حسنعلی مروارید» عالم برجسته جهان تشیع و از مجتهدان صاحب‌نام مشهدی، از همین خاندان است.

از قلب خراسان به جوار حرم موسی‌الرضا(ع)

در کنار این نامداران، خاندان دیگری هم هست که پلی شده میان هرات و مشهد؛ اجداد «ملاحسین هروی»، از منطقه «ترین‌کوت» در ولایت «اُرزگان» افغانستان (در محدوده زابلستان تاریخی) به هرات، به قلب خراسان، آمده بودند. ملاحسین، در جوانی از هرات، به جوار حرم مطهر حضرت رضا(ع) کوچید و در مشهد ساکن شد و فرزندش «محمدکاظم» در ۱۲۵۵ قمری در همین شهر به دنیا آمد.

محمدکاظم در مشهد بالید و در سبزوار و تهران کسب علم کرد و در نجف مقیم شد و در سالیان بعد، در قامت یکی از مجتهدان جهان تشیع، به «آخوند خراسانی» مشهور شد.

آخوند خراسانی، صاحب کتاب «کفایه‌الاصول» به همراه «شیخ عبدا... مازندرانی» و «میرزاحسین خلیلی طهرانی» نقشی محوری در انقلاب مشروطه به عهده داشت. از آخوند، پنج پسر و یک دختر به جا ماند؛ میرزا مهدی، میرزا احمد، میرزا محمد، آقاحسین، آقاحسن و زهرا خانم.

مشهور است که آخوند، اخلاقش را برای میرزا مهدی، تقوایش را برای میرزا احمد و علمش را برای میرزا محمد به جاگذاشت. خاندان آخوند خراسانی، بعدها به خاطر کتاب برجسته پدرشان، نام خانوادگی «کفایی» را برگزیدند. شماری از فرزندان و نوادگان آخوند، زعامت حوزه علمیه خراسان را برعهده داشته‌اند و هنوز هم در زمره فضلای حوزه علمیه مشهد هستند.

«حسن کفایی»، کوچک‌ترین فرزند آخوند خراسانی به مجلس سنا و مجلس ملی هم راه یافت. باغ وکیل‌آباد از املاک میراثی او بود که توسط حاج حسین آقاملک، خریداری شد و برای بهره‌برداری مشهدی‌ها در اختیار شهرداری قرار گرفت. «حمید کفایی»، فرزند میرزا احمد هم دو دوره نمایندگی مردم مشهد را در مجلس ملی برعهده داشت و برادرش «جعفر کفایی» دیگر نواده آخوند، در قامت دیپلمات، سال‌ها در وزارت خارجه، مشغول خدمت بود.

پل‌هایی در هیئت مزارات هرات

هرات، مزارهایی هم دارد که هرکدامشان پلی هستند که قلب خراسان تاریخی را به دیاری دیگر پیوند می‌دهند؛ مزار نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعرزاده تربت جام و درگذشته در هرات، یکی از آن‌هاست؛ مزار «سلطان میرعبدا... واحد شهید» مشهور به «سلطان آقا» پدر حضرت عبدالعظیم حسنی، که حرمش به نام «شاه عبدالعظیم» در ری است، یکی دیگرشان.

تاریخ نگار

درباره قیام‌های خراسان پس از مرگ ابومسلم (بخش چهارم)

قیام اسحاق ترک


تصویری خیالی که برای اسحاق ترک کشیده شده است

غلامحسین نوعی | در نوشتارهای قبلی از مرکزیت سیاسی، اقتصادی و مذهبی خراسان بزرگ در برابر عراق قرون نخستین هجری گفتیم و اینکه این خراسان و خراسانیان بودند که در برافتادن بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان، یکی از نقوش اصلی را ایفا کردند. اگرچه که خود ابومسلم، سردار خراسانی‌ها، خیلی زود از صحنه سیاست خراسان حذف می‌شود، اما خراسانی‌ها با قیام‌های هر از گاهی خود، همچنان مرکزیت خراسان را در این دوره مهم تاریخی حفظ می‌کنند. در نوشتارهای قبلی از قیام‌های «راوندیان» و «سنباد زرتشتی» و «استادسیس»، گفتیم که بعد از مرگ ابومسلم و ظاهرا به بهانه خون‌خواهی او در خراسان بروز کردند و در این نوشتار از قیام «اسحاق ترک» خواهیم گفت.

یکی دیگر از جنبش‌هایی که به خون‌خواهی ابومسلم آغاز شد، ولی در واقع رنگ و بوی دینی از آن به مشام می‌رسید؛ جنبش اسحاق ترک بود. اسحاق یکی از یاران ابومسلم بود که از طرف او به منطقه ماوراءالنهر و میان ترکان گسیل شده بود و از این رو به اسحاق ترک معروف شد. در باب نسب او اختلاف است؛ عده‌ای بر این باورند که او از علویان و از فرزندان یحیی‌بن‌زیدبن‌علی بود که در عهد حکومت نصربن‌سیار در خراسان به سال ۱۲۵ قمری در جوزجان کشته شد و اسحاق از ترس امویان به بلاد ترک رفت و در این نواحی می‌گشت و در این وقت این مذهب را آشکار کرد. درباره تاریخ دقیق قیام این شخص گزارش منابع ضد و نقیض است، ولی در مجموع سال‌های قیام او را می‌توان حدود سال‌های ۱۳۷ تا ۱۴۰ قمری دانست. چراکه در زمانی که او قیام کرد عامل خراسان شخصی است به نام ابو داوود خالد بن ابراهیم که ابومسلم در وقت رفتن به عراق او را جانشین خود کرده بود و پس از قتل ابومسلم خلیفه او را از این مذهب به زیر کشیده بود. با توجه به مطالب گفته شده اسحاق پس از کشته شدن ابومسلم به دست منصور از محبوبیت ابومسلم در این منطقه استفاده کرد و مردم را علیه حکومت عباسیان به قیام دعوت کرد و از آنجایی که در این مناطق هنوز تعداد زیادی معتقد به آیین و دین باستانی خود بودند به سرعت برای دستیابی به اهداف خود به دور او گرد آمدند.

عقاید این شخص شباهت بسیاری با عقاید پیروان سنباد دارد. او مدعی بود که ابومسلم زنده و در کوه‌های ری مقیم است و در وقت معین ظهور خواهد کرد. اسحاق عقیده داشت که او پیامبری از طرف زرتشت است و برعکس تمامی قیام‌کنندگان قبلی بر این ادعاست که خود شخص زرتشت هم زنده و نمرده و ابومسلم هم زنده جاوید است و خروج خواهد کرد.

به نظر می‌رسد که این نهضت نتوانست به اهدافی که رهبر آن برای خود متصور بود برسد، شاید این امر نتیجه سرکوب شدید حرکت‌های قبلی خراسانیان و خود شخصیت اسحاق باشد و شاید هم یکی از عللی که اسحاق نتوانست در این قیام پیروز شود، بی‌سوادی و امی‌بودن او باشد، زیرا چنان که باید نتوانست مردم را تحریک کند. به همین خاطر در منابع از سرانجام کار اسحاق صحبتی نمی‌شود و به نظر می‌رسد این حرکت خود به‌خود خاموش شده است.

سند نوشت

گذری بر تاریخ یک نشریه پزشکی

«خدمت به حفظ‌الصحه عمومی و طبابت در ایران»



تصویر نخستین شماره «طب مصور» منتشره ۱ شوال ۱۳۳۵ قمری برابر با ۳۰ تیر ۱۲۹۶ خورشیدی

نشریه «طب مصور» که به مدیریت و صاحب‌امتیازی مزین‌السلطان در طهران منتشر می‌شد، نخستین بار در ۱ شوال ۱۳۳۵ قمری برابر با ۳۰ تیر ۱۲۹۶ خورشیدی در مطبعه کلیمیان به چاپ رسید و پس از آن به‌صورت ماهانه در نخستین روز هر ماه در اختیار مخاطبان قرار می‌گرفت.

در صفحه عنوان مجله، هدف انتشار آن «خدمت به حفظ‌الصحه عمومی و طبابت در ایران» اعلام شده و همچنین تصریح شده بود که مقالات و تصاویر در حوزه طب، حفظ‌الصحه و داروسازی پذیرفته می‌شود، اما قابل استرداد نیست. در بالای عنوان هر شماره نیز شعار «سلامت باد» و حدیثی از پیامبر اسلام(ص) با مضمون «العلم علمان علم الابدان و علم الادیان» (علم بر دو نوع است علم بدن‌ها و علم ادیان) درج می‌شد.

مطالب «طب مصور» عمدتا شامل موضوع‌هایی چون بهداشت عمومی، پیشگیری و درمان بیماری‌های مسری، طبابت‌های خانگی، معرفی داروهای ضروری برای خانواده‌ها، اصول نگهداری دارو در منازل، وضعیت بیمارستان‌ها و طبابت در ایران و همچنین ترجمه مقالاتی از جراید طبی خارجی بود.

بر اساس اطلاعات منتشرشده، شرایط اشتراک این مجله در تهران و سایر ولایات به‌صورت سالانه ۱۲ قران و شش‌ماهه ۷ قران تعیین شده بود و قیمت هر شماره نیز ۱ قران بود. همچنین برای مخاطبان خارج از کشور، هزینه پست به مبلغ اشتراک افزوده می‌شد و درج آگهی‌های طبی و داروسازی نیز در صفحات دوم و سوم نشریه با تعرفه سطری انجام می‌شد، اما این مجله پس از انتشار شماره نهم در ۱ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ قمری برابر با ۲۳ اسفند ۱۲۹۶ خورشیدی به دلیل کاهش استقبال مخاطبان دیگر چاپ نشد.

*مطلب فوق از مجموعه «کاوشی در گنجینه کتابخانه ملی ایران» برداشته شده است. این مجموعه با رویکرد معرفی منابع شاخص و کمتر شناخته‌شده گنجینه نسخ خطی و منابع چاپی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران طراحی شده است و در هر روایت، یکی از آثار برجسته این گنجینه را پیش‌روی مخاطبان قرار می‌دهد.

کشف تاریخ

سرو «هرزویل»؛ هزارساله باشکوه

مرضیه ترابی | اینکه یک درخت، موضوع مطالعه تاریخی و البته ستون کشف تاریخ باشد، کمی جای تعجب دارد، اما اگر بدانیم که آن درخت، درخت «سرو» است و چنین درختی در ایران، یک موقعیت خاص فرهنگی و اجتماعی دارد، آن وقت مجبور می‌شویم در نگاهمان تجدیدنظر کنیم. درخت سرو در تاریخ و فرهنگ کشور ما، جایگاهی بسیار فراتر از یک گونه گیاهی دارد و از دیرباز نماد جاودانگی، استقامت و آزادگی بوده‌است. مستندات تاریخی و باستان‌شناسی نشان می‌دهد که ایرانیان باستان نگاهی آیینی و ویژه به این درختِ همیشه‌سبز داشته‌اند. در نقش برجسته‌های تخت جمشید، سرو به عنوان درختی مقدس و نمادی از خرمی و استواری به تصویر کشیده شده‌است. در متون تاریخی و ادبی ایران نیز، کاشت سرو اهمیت فراوانی دارد. بارزترین نمونه تاریخی آن، داستان «سرو کاشمر» است. شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی و دیگر منابع معتبر تاریخی، کاشت این سرو چند هزار ساله را به زرتشت نسبت داده‌اند. افزون بر این، فرم خمیده سرو (سرو خمیده) بعدها به نماد معروف «بته‌جقه» در هنر ایرانی تبدیل شد و در شعر کهن فارسی نیز عبارت «سروآزاد» همواره استعاره‌ای از انسان‌های وارسته و تسلیم‌ناپذیر بوده‌است. به همین دلیل، سخن گفتن از تصویر سروی متعلق به سال ۱۲۸۷ قمری (۱۲۴۹ خورشیدی) کار نامتعارفی نخواهد بود. این تصویر که در آلبوم شماره ۲۴۸ مجموعه کاخ موزه گلستان نگهداری می‌شود، توسط آقارضاعکاس‌باشی (اقبال‌السلطنه) در مسیر سفر ناصرالدین‌شاه به گیلان برداشته شد. این سرو، که به مناسبت قرار گرفتن در روستای «هرزویل» به نام «سرو هرزویل» شهرت دارد، بیش از هزار سال را از سر گذرانده‌است. این درخت زیبا، در استان گیلان، شهرستان رودبار و در فاصله حدود دو کیلومتری شمال شرقی شهر منجیل قرار دارد و چون از دیرباز در مسیر جاده راهبردی شمال به جنوب قرار داشته، نظر رهگذران و جهانگردان را به خود جلب می‌کرده‌است. ناصرالدین‌شاه در روزنامه خاطرات خود به این سرو قدیمی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در هرزپیل زیر درخت سرو بسیار بزرگی که از قدیم‌الایام مانده است آفتاب‌گردان (نوعی خیمه کوچک، اما مجلل) زدند. من و معتمدالدوله و... در زیر سایه آن نشستیم. عصرانه خوردیم و بعد از ظهر به راه افتادیم.» اقامت ناصرالدین‌شاه پای درخت سرو قدیمی در منطقه هرزویل، نشان می‌دهد که از گذشته‌های دور این منطقه، هم از نظر زیبایی و هم از لحاظ موقعیت فرهنگی و اجتماعی در سطح بالایی قرار داشت. در تصویر آقارضا عکاس‌باشی، می‌توان سراپرده شاهی را مشاهده کرد که ظاهرا تمام اطراف درخت را در بر گرفته بود. نکته جالب درباره سرو هرزویل، پایداری آن در جریان زلزله هولناک سال ۱۳۶۹ رودبار و منجیل است؛ در این زلزله روستای هرزویل به طور کامل تخریب شد، اما سرو با اقتدار هزار ساله‌اش باقی ماند و با وجود جابه‌جا کردن مکان روستا، هم‌چنان مورد احترام و توجه اهالی و مسافرانی است که گاه برای ملاقات با این موجود کهنسال و زیبا، از راه‌های دور و نزدیک خودشان را به هرزویل می‌رسانند.



قسمت‌های اول و دوم گزارش قیام‌های خراسان پس از مرگ ابومسلم را در اینجا بخوانید